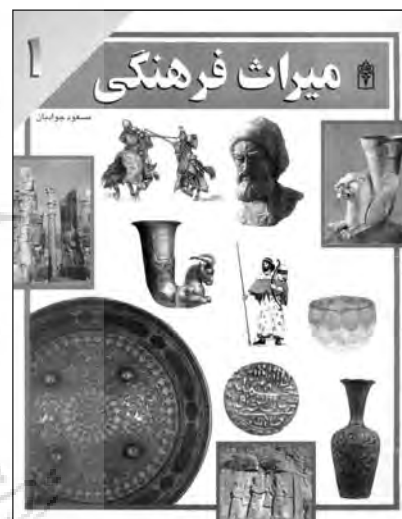
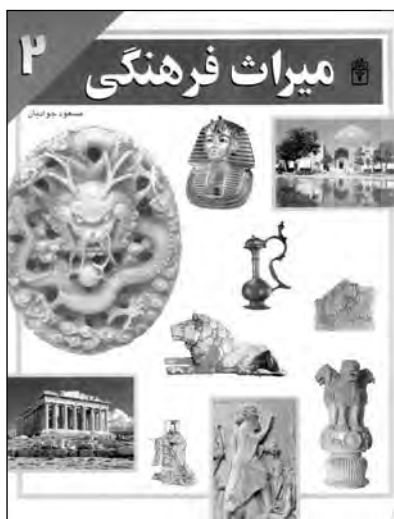


گر تو قرآن بدین نمط خوانی...

○ مهرش طه‌وری



- عنوان کتاب: میراث فرهنگی
- نویسنده: مسعود جوادیان
- ناشر: محراب قلم
- نوبت چاپ جلد ۱: چاپ دوم - پاییز ۷۹
- نوبت چاپ جلد ۲: چاپ اول - زمستان ۸۰
- نوبت چاپ جلد ۳: چاپ سوم - پاییز ۸۲
- شمارگان هر جلد: ۵۵۰۰ نسخه
- تعداد صفحات هر جلد: ۲۴ صفحه
- بها برای ۲ جلد: ۶۰۰ تومان

کتاب‌ماه کودک و نوجوان / بهمن‌ماه ۱۳۸۲



نوجوانان از دست می‌داد و به سرنوشت تاریخ گرفتار می‌آمد. تقریباً همگی ما از وظیفه سنگین و حساس نویسندگان و مترجمان کتاب‌های غیر تخیلی ویژه کودکان و نوجوانان آگاهییم و می‌دانیم که با کمی سهل‌انگاری، می‌توان مخاطبان این آثار را اساساً از علوم (چه علوم محض، چه علوم تجربی و چه علوم انسانی) بیزار کرد. متأسفانه، بسیاری از کسانی که امروزه کتاب‌های ظاهراً علمی کودکانه و نوجوانانه می‌نویسند، دستی نیز در تألیف کتاب‌های درسی آموزش و پرورش دارند و ناگفته پیداست که اگر آنان می‌توانستند جالب و جذاب و درست بنویسند، حتماً بچه‌های ما با علاقه بیشتری به مدرسه می‌رفتند و جز گرفتن نمره و قبولی در دانشگاه، انگیزه دیگری هم برای درس خواندن داشتند.

البته، اگر این گروه به تدوین کتاب‌های کمک درسی بپردازند (همان‌طور که می‌پردازند)، هم خودشان بیشتر بهره می‌برند و هم به مخاطبان‌شان کم‌تر آسیب می‌زنند؛ چون اسامی آن‌ها که معمولاً در صفحه شناسنامه کتاب‌های درسی چاپ می‌شود، فروش کتاب‌های کمک درسی‌شان را تضمین می‌کند و بچه‌ها هم که این مجموعه‌ها را از قسم کتاب‌های مدرسه می‌دانند، هم چنان امیدوار خواهند بود که در دنیای حقیقی دانش، اوضاع به منوال دیگری باشد و

در میان آثار غیر تخیلی که برای مخاطبان کودک و نوجوان، تألیف یا ترجمه می‌شوند، شاید کتاب‌هایی که موضوع آن‌ها به نوعی با حوزه باستان‌شناسی و دیرین‌شناسی مرتبط است، نسبتاً پرخواننده‌تر باشند. دلیل این امر هم احتمالاً تفاوت حال و هوای این دو شاخه از علوم انسانی (باستان‌شناسی) و علوم تجربی (دیرین‌شناسی) با موضوعات طبق معمول و اغلب کسالت آور کتاب‌های درسی آموزش و پرورش است.

به نظر من، توجه دانش‌آموزان به دو مقوله کم و بیش مشابه تاریخ و باستان‌شناسی، یکسان نیست و این مسئله از شیوه رقت‌بار آموزش تاریخ در مدارس، به ویژه دبیرستان‌ها، سرچشمه می‌گیرد؛ شیوه‌ای که براساس سرهم کردن تعدادی حادثه تاریخی و ذکر سال وقوع آن‌ها مبتنی است و تغییرات کتاب‌های درسی نیز هم‌چنان نتوانسته از خشکی و یکنواختی آن بکاهد.

البته، بسیاری از ما، معلمان دلسوز و خلاق را به یاد داریم که همین درس ظاهراً ملال آور را با گرمی گفتار قصه‌گویان قدیمی، تدریس و شاگردان بی‌خبر از گذر زمان را در جای خود می‌خکوب می‌کردند.

شاید اگر یکی از عناوین کتب درسی دوره دبیرستان را به باستان‌شناسی اختصاص می‌دادند، این شاخه از علوم انسانی نیز جذابیت خود را در نظر

به همین دلیل، ذهنیت‌شان درباره علم کم‌تر صدمه می‌بیند.

این دو مقدمه بسیار کوتاه (اولی درباره جذابیت باستان‌شناسی... و دومی درباره نحوه تألیف و ترجمه کتاب‌های غیرتخیلی کودکان...) را به هدف نقد دو جلد کتاب، با عنوان میراث فرهنگی، نوشته آقای مسعود جوادیان، در ابتدای مطلبم تلفیق کردم.

چنان که از فهرست نویسی پیش از انتشار جلد نخست برمی‌آید، ظاهراً قرار بود نام این کتاب، ایران چقدر ثروتمند است، باشد که اگر این طور می‌بود، بسیاری از ضعف‌های اثر حاضر، بخشودنی‌تر به نظر می‌رسید. حتی اگر عنوان این کتاب، میراث فرهنگی ایران می‌بود، باز هم فقدان هر مطلبی درباره میراث فرهنگی جهانی کم‌تر توی ذوق می‌زد. تمام فصول این کتاب، بدون استثناء درباره میراث فرهنگی ایران و لحن نویسنده در آن‌ها متعصبانه و خالی از دقت علمی است.

در بسیاری از فصول، تصاویری به چشم می‌خورد که هیچ ربطی با میراث فرهنگی ایران ندارد و این در حالی است که آقای جوادیان، در جلد نخست مجموعه مورد بحث، تنها بر میراث فرهنگی سرزمین خودمان تأکید داشته‌اند.

شرح تصاویر نیز در موارد متعددی اشکالاتی دارد.

مثلاً در نخستین فصل، تصویر یک کتیبه هیروگلیف مصری و یک مجسمه متعلق به منطقه بین‌النهرین به چشم می‌خورد. توضیح تصویر مجسمه، چنین است: «مجسمه یکی از مردمانی که چند هزار سال پیش در عراق امروزی می‌زیسته است.»

اولاً مؤلف با استناد به چه مدرکی، اطمینان دارد که این مجسمه فاقد ارزش آیینی و تنها صورت یکی از مردمان آن دوران است؟ ثانیاً با کدام دقت نظری، تمدن عظیم بین‌النهرین را با نام عراق امروزی تعریف کرده است؟ همه می‌دانیم که حوزه جغرافیایی بین‌النهرین، بخشی از عراق کنونی به شمار می‌آید، ولی هیچ اشتراک ماهوی بین تمدن بین‌النهرین و فرهنگ عراق اسلامی امروز وجود ندارد.

در فصل سکه‌ها یک تصویر خیالی از یک کارگاه ضرب سکه اروپایی به چشم می‌خورد. در فصل لباس‌های ما (به ضمیر ما توجه کنید)، عکسی از انتفاضة فلسطین، یک نقاشی درباری اسپانیایی، عکسی از یک دادگاه اروپایی معاصر و عکس سه راهب

بودایی جلب نظر می‌کند. در فصل تصویرها که در حقیقت، آلبوم بی‌نظمی از باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، میراث فرهنگی، مینیاتور و فرهنگ عامه کشورماست، تصویری خیالی از روستائیان اروپایی پانصد سال پیش و در فصل کتاب‌ها، نمونه‌هایی از خطوط باستانی و امروزین تمدن‌های مختلف جهان و عکسی از یک کتابخانه اروپایی دیده می‌شود. در آخرین صفحه کتاب که عنوان «سخنی با پدران و مادران» در صدر آن نشسته، عکسی از آتشکده نیاسر که ارزش تاریخی و باستان‌شناسی آن مشخص است، آمده. توضیح زیر تصویر را با هم می‌خوانیم: «بنایی در نیاسر (کاشان). این نوع بناها را چهار طاقی می‌گویند.»

چرا دگری از آتشکده بودن بنای مورد بحث نشده است؟ به شرح تصویر بعدی، در همین صفحه توجه کنید: «کتیبه تاجگذاری یکی از شاهان ساسانی، طاق بستان (کرمانشاه).»

حتماً از نظر مؤلف محترم، نام آن شاه ساسانی اهمیت قابل‌عرضی ندارد. از نثر نازیبا و لحن نادلچسب کتاب که بگذریم، پاره‌ای از عبارات و کلمات آن برای کودکان و حتی برای نوجوانان، به سادگی قابل فهم نیست. صرفاً به

عنوان نمونه، به شرح تصویری در صفحه ۶ کتاب بسنده می‌کنم: «رباط خرگوش بر سر جاده قدیم یزد به اصفهان. آیا امروزه میان جاده‌ها به جای رباط چه وجود دارد؟» صرف نظر از ناتندرست بودن جمله سؤالی بالا، آیا بچه‌های امروز معنی «رباط» را می‌دانند؟

در کتاب حاضر، فصلی با عنوان مفاخر فرهنگی وجود دارد. در این فصل، از دانشمندان و شاعران و عارفانی چون ابن سینا، فردوسی، عطار، حافظ، پروین اعتصامی، ناصر خسرو، محتشم کاشانی و خواجه عبدالله انصاری یاد شده است. البته، من مثلاً دلیل کنار هم قراردادن حافظ و محتشم کاشانی را نمی‌فهمم؛ زیرا این دو نه از نظر سطح هنری قابل مقایسه‌اند و نه از نظر قبول خاطر ایرانیان و جهانیان. تازه! سؤال اساسی راقم این سطور، جای دیگری است. آقای جوادیان، در ابتدای کتاب نوشته‌اند: «منظور از فرهنگ، عقاید و آداب و رسوم است که از اوایل زندگی انسان‌ها تا امروز پدید آمده است. میراث فرهنگی هم هر آن چیز ارزشمندی است که به فرهنگ یک ملت مربوط می‌شود و متعلق به آن ملت است.» و در پایان، برای اولیا توضیح داده‌اند: «یکی از عنوان‌ها به مفاخر فرهنگی اختصاص دارد؛ یعنی دانشمندان، بزرگان علم و دین، شاعران، نقاشان و...؛ زیرا صاحب‌نظران اینان را در زمره میراث

تقریباً همگی ما از وظیفه سنگین و حساس نویسندگان و مترجمان کتاب‌های غیر تخیلی ویژه کودکان و نوجوانان آگاهیم و می‌دانیم که با کمی سهل‌انگاری، می‌توان مخاطبان این آثار را اساساً از علوم (چه علوم محض، چه علوم تجربی و چه علوم انسانی) بیزار کرد



فرهنگی به شمار می‌آورند.»

راستی! صاحب نظرانی که نویسنده محترم به آنان عنایت داشته‌اند، چه چیزها یا چه کسانی را در زمره میراث فرهنگی به شمار نمی‌آورند؟ وقتی از پروین اعتصامی گرفته تا انتفاضة فلسطین و زنی از عشایر، جزو میراث فرهنگی باشند، لابد هر انسانی را هم می‌توان میراث فرهنگی دانست؛ چون پدر او، پدر بزرگ او، پدر پدر بزرگ او و همین طور الی غیر النهایه، ملیتی و در هر صورت، فرهنگی داشته‌اند.

شاید ایشان این نکته اظهر من الشمس را نادیده گرفته‌اند که هر تعریفی، علاوه بر جامع بودن، مانع نیز باید باشد.

از آن جایی که گرایش آقای جوادیان تاریخ است، ظاهراً جز مورخان، صاحبان تخصص‌های دیگر مرتبط با میراث فرهنگی را چندان جدی نگرفته‌اند. در این کتاب، جز توضیح کوتاهی درباره سکه شناسان و توضیح کوتاه‌تری درباره باستان‌شناسان، مطالعه و تحقیق درباره میراث فرهنگی، تخصص مورخان قلمداد و در بیشتر صفحات کتاب، دست کم یک بار از مورخ یا مورخان یاد شده است. آیا کشف سایت‌های باستان‌شناسی، استخراج و

مرمت آثار باستانی و گمانه زنی درباره قدمت آن‌ها که مهم‌ترین نمودهای مادی میراث فرهنگی به حساب می‌آیند، در تخصص باستان‌شناسان با گرایش‌های گوناگون نیست؟ آیا خواندن خطوط باستانی و تحلیل نقوش آیینی، در حوزه مهارت متخصصان زبان‌های باستان قرار ندارد؟ آیا برآورد ارزش آثار هنری به جای مانده از گذشته و تشخیص اصل یا جعلی بودن هر سندی، در چارچوب وظایف متخصصان هنرهای تجسمی، نسخه شناسان، کارشناسان پرتونگاری و... جای نمی‌گیرد؟

اگر بخواهم در این مقال، به تک تک سهل‌انگاری‌ها و خطاهای آقای جوادیان بپردازم، نقد جلد نخست میراث فرهنگی، تقریباً هم حجم اصل اثر خواهد شد. در این جا تنها به یک اشتباه فاحش ایشان اشاره و آن را از وجوه مختلف بررسی می‌کنم.

در فصلی با عنوان اسلحه، مؤلف با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناسی مربوط به این حوزه و با تأکید بر فن‌آوری پیشرفته و باستانی ایرانیان در ساخت اسلحه، چنین اظهار نظر کرده است که چون پیش از اختراع سلاح گرم، قدرت بدنی و شجاعت جنگاوران، تنها عوامل پیروزی در جنگ‌ها به حساب می‌آمد، کشور ما همواره پیروز و قلمرو آن گسترده بود، ولی وقتی غربیان اسلحه گرم را اختراع کردند، ما پشت هم شکست خوردیم و قاعدتاً قلمرومان کوچک و

کوچک‌تر شد و از نظر علم و فرهنگ هم عقب ماندیم.

در قسمتی از این مطلب می‌خوانیم: «شما فکر می‌کنید، ساخت خنجر و شمشیر در ۴۰۰۰ سال پیش نشانه چه چیز است؟ نشانه این است که وقتی در اروپا و آمریکای شمالی هنوز نه شمشیری وجود داشت و نه از علم و دانش خبری بود، ایرانیان فلزات را از معادن استخراج کرده بودند، شیوه ذوب آن‌ها را می‌دانستند و حتی توانسته بودند وسایل ذوب فلز و قالب ریزی آن را بسازند.»

این قسم استدلال‌ها و عبارات، مرا به یاد جمله «امامزاده یعقوب را بالای مناره گرگ درید»، می‌اندازد؛ زیرا اولاً خوشایوندان اروپایی اقوام آریایی مهاجر به فلات ایران، تقریباً همزمان با آن‌ها، دستاوردهای عصر فلز را تجربه کرده‌اند. ثانیاً در جزیره کرت، عصر مفرغ حدود ۲۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، یعنی حدود ۴۸۰۰ سال پیش آغاز شد و باستان شناسان، حدود سال ۱۶۰۰ پیش از میلاد را عصر طلایی تمدن مینوس، نخستین تمدن بزرگ غرب، در جزیره کرت می‌دانند و یافته‌های شگفت‌انگیز باستانی در این منطقه، از فرهنگی باشکوه حکایت می‌کند. ثالثاً اگر منظور نویسنده از همعرض قرار دادن اروپا و آمریکای شمالی، تاختن

به فرهنگ و تمدن امروزی غرب است، مجبورم این نکته بسیار پیش پا افتاده را یادآوری کنم که نژاد ساکنان احتمالی آمریکای شمالی در ۴۰۰۰ سال پیش، هیچ ربطی به نژاد آن گروه از مهاجران اروپایی که حدود ۳۵۰۰ سال بعد وارد قاره آمریکا شدند، ندارد. ضمناً اروپاییان نیز حدود ۵۰۰ سال پیش وارد آمریکای مرکزی و جنوبی شدند، نه آمریکای شمالی. رابعاً داشتن خنجر و شمشیر، مترادف با داشتن علم و دانش نیست و اگر منظور آقای جوادیان از علم و دانش، تکنولوژی استخراج و ذوب فلزات است، مصادیقی جز اسلحه نیز می‌توان برای آن یافت. خامساً امروزه تمام متفکران منصف جهان، متفق القول‌اند که با پایین کشیدن تمدنی، نمی‌توانیم تمدنی دیگر را بالاتر از جایگاه حقیقی‌اش بنشانیم و با این کار، تمام ادعاهای درست‌مان را هم زیر سؤال می‌بریم. سادساً همگی ما، از جمله آقای جوادیان، می‌دانیم که پیشرفت تمدن غرب و پیشرفت تمدن اسلامی (چون در دوران رونق سلاح گرم، ایران بخشی از تمدن اسلامی بود)، تنها به استفاده غربیان از مواد منفجره مربوط نیست؛ زیرا اگر این طور بود، چینیان با اختراع باروت، تمام دنیا را می‌گرفتند.

البته، مؤلف محترم غیر از خوارشمردن دستاوردهای تمدن غرب، نسبت به تمدن چین هم کم لطفی نشان داده‌اند. در فصل فرش ایران می‌خوانیم: «پس هنر قالببافی که عمر درازی دارد، مخصوص ایرانی‌ها و نشانه هوش و استعداد آن‌هاست.»

در کتاب حاضر، فصلی با عنوان مفاخر فرهنگی وجود دارد. در این فصل، از دانشمندان و شاعران و عارفانی چون ابن سینا، فردوسی، عطار، حافظ، پروین اعتصامی، ناصر خسرو، محتشم کاشانی و خواجه عبدالله انصاری یاد شده است



من در این که ایران مرکز آفرینش مشهورترین فرش‌های دستباف گره‌دار جهان است و کهن‌ترین قالی جهان، معروف به «قالی پا زیر یک» که در ۷۹ کیلومتری مرز مغولستان، در کوه‌های آلتای جنوب سیبری، در گور یخزده‌ی یکی از فرمانروایان سکایی کشف شده، به دوره‌ی هخامنشیان تعلق دارد، هیچ تردیدی ندارم، اما فکر نمی‌کنم قالیبافی در انحصار ایرانیان باشد. شاید آقای جوادیان تجاهل کرده‌اند و شاید حقیقتاً چیزی درباره‌ی فرش‌های چینی یا حتی فرش‌های سرخ‌پوستی نمی‌دانند.

در فصل کتاب‌ها آمده است: «یک مرد چینی به نام پی شنگ، دستگاه چاپ ساده‌ی اختراع کرد؛ اما چون اختراع او عمومی نشد و دیگران از او تقلید نکردند، پس از مرگش به فراموشی سپرده شد. سال‌های زیادی گذشت تا این که یک آلمانی به نام گوتنبرگ توانست دستگاه چاپ تازه‌ی بسازد.»

کسانی که با فرهنگ چین آشنایی دارند، می‌دانند که صنعت چاپ در این سرزمین خلق‌الساعه نبوده، بلکه به صورت تدریجی تکامل یافته و هیچ‌گاه نیز از رونق نیفتاده است. چینیان در قرن نهم میلادی، به جای کلیشه‌ی از مکعب‌های چوبی استفاده می‌کردند و نشانه‌های نوشتاری را به طور معکوس روی این مکعب‌ها می‌کنند. آنان در سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی، تک نشانه‌ها را از چوب، گل، قلع یا سرب می‌ساختند و آن‌ها را برای چاپ متن مورد نظر، روی قابی آهنی می‌چیدند. پی شنگ نیز اختراع خود را در همین دوره، یعنی در حدود سال‌های ۱۰۴۱ تا ۱۰۴۸ میلادی، عرضه کرد. در دوره‌ی سونگ ویوان نیز هم‌چنان کتاب‌های چینی، با حروف متحرک چاپ می‌شد و در این دوره‌ها، غریبان نیز مانند ما کتاب‌های خود را با دست می‌نوشتند. بنابراین، پرورده‌ی صنعت چاپ چین تا حدود سال ۱۴۴۶ میلادی، یعنی سال اختراع دستگاه چاپ گوتنبرگ، متوقف نشد.

حال، بهتر است خواننده را به خواندن حدیث مفصل از این مجمل فرابخوانم و به سراغ جلد دوم میراث فرهنگی بروم. در نخستین فصل کتاب، نویسنده آورده است: «در این کتاب می‌خواهم برای‌تان درباره‌ی میراث جهانی بنویسم.»

کتاب حاضر، نه فصل دارد. دو فصل نخست آن، با عناوین میراث فرهنگی و میراث جهانی، تقریباً تکرار همان حرف‌های جلد اول، با تأکید بر ایرانی‌ت و اسلامیت است. چهار فصل زیگورات چغازنبیل، زیباترین آرامگان جهان، باشکوه‌ترین مسجد جهان و تخت جمشید نیز با تعصب ایرانی-اسلامی نوشته شده و در فصل اهرام مصر هم باز صیغه‌ی اسلامی قلم نویسنده، چنان پررنگ است که خواننده گمان می‌کند فصل مورد نظر را برای نقد نظام طاغوتی فراغنه نوشته‌اند، نه آشنایی با میراث شگفت‌انگیز تمدن مصر. بنابراین، از نه فصل کتاب، هفت فصل آن و از ۲۴ صفحه کتاب ۲۰ صفحه آن، مستقیم یا غیرمستقیم، به تمدن ایرانی یا اسلامی مربوط است. پس سهم حقیقی میراث جهانی در این اثر چیست؟

در بسیاری از فصول، تصاویری به چشم می‌خورد که هیچ ربطی با میراث فرهنگی ایران ندارد

اگر بخواهم در این مقال، به تک تک سهل‌انگاری‌ها و خطاهای آقای جوادیان بپردازم، نقد جلد نخست میراث فرهنگی، تقریباً هم حجم اصل اثر خواهد شد

مؤلف محترم غیر از خوارشمردن دستاوردهای تمدن غرب، نسبت به تمدن چین هم کم لطفی نشان داده‌اند

با کمال شگفتی، باید بگویم که در کتاب مورد بحث، هیچ یادی از عجایب هفتگانه، حتی در فصل اهرام مصر نشده و این درحالی است که تنها باقی‌مانده‌ی عجایب هفتگانه، یعنی هرم جیزه، به سرزمین مصر تعلق دارد. در همین فصل می‌خوانیم:

«چون در دوران پیش از اسلام، عقیده بر این بود که روح انسان پس از مرگ از بدن جدا می‌شود؛ اما مدتی بعد، دوباره به بدن باز می‌گردد، به همین خاطر، مردم برای مردگان خود در قبر، غذا و وسایل زندگی می‌گذاشتند.»

در این جا قصد ندارم به عقاید مصریان باستان، درباره‌ی مرگ و جهان مردگان بپردازم و این ادعا را بررسی کنم که آنان معتقد بودند: «روح انسان پس از مرگ از بدن خارج می‌شود؛ اما مدتی بعد، دوباره به بدن باز می‌گردد.»

زیرا اولاً شرح مباحث میتولوژیکی از این دست، کاری دقیق و وقت‌بر است و در این مجال اندک نمی‌گنجد. ثانیاً کتاب حاضر، زمینه‌ی طرح چنین نکاتی را فراهم نمی‌آورد و اگر این دو قید وجود نداشت، بسیار می‌پسندیدم در این باره بنویسم.

من در تعجبم که مورخی مانند آقای جوادیان، با چه جرأتی نوشته‌اند: «در دوران پیش از اسلام، عقیده بر این بود که...!»

آیا پیش از اسلام، هیچ دین توحیدی دیگری وجود نداشت؟ آیا حضرت موسی، در همین مصر فرعون زده، ظهور نکرد؟ البته، در این سال‌ها با استناد به آیات قرآن، مفری برای کسانی که در چنین سه کنجی‌هایی گیر می‌کنند، فراهم آمده است که هم من و هم مؤلف محترم از آن باخبریم. احتمالاً ایشان در جواب بنده خواهند گفت: من با توجه به این نکته که دین نزد خداوند اسلام است، چنین حرفی زده‌ام و من هم جوابی در برابر این برهان قاطع نخواهم داشت.

در فصل زیگورات چغازنبیل می‌خوانیم: «زیگورات به ساختمانی گفته می‌شود که قسمت پایین آن پهن است و هر چه به طرف بالا می‌رود، باریک می‌شود.»

آیا این تنها ویژگی زیگورات‌هاست که به درد نوجوانان می‌خورد؟ آیا همین تعریف بسیار ساده، حتی از نظر ظاهر مادی بنا، جامع و مانع است؟ آیا بچه‌ها با این تعریف، متوجه تفاوت هرم و زیگورات می‌شوند؟

باز در همین فصل می‌خوانیم: «حدود ۷۰ سال پیش، عده‌ای مهندس که سوار هواپیما بودند و به خوزستان می‌رفتند، متوجه تپه‌ای شدند. آن‌ها با بررسی بیشتر، احتمال دادند که در زیر آن تپه، یک اثر تاریخی وجود دارد...» منظور از عده‌ای مهندس چیست؟ آیا هر مهندسی، مثلاً یک مهندس صنایع غذایی، می‌تواند چنین حدس‌هایی بزند؟

تحت همان عنوان آمده است: «... کشورمان روزگاری جزو کشورهای مهم و پیشرفته بوده است؛ یعنی در زمانی که مردم سرزمین‌های اروپایی، پیشرفت چندانی نداشتند.»

گذشته از این اصل که اثبات شی‌ئی نمی‌کند و گذشته از بقایای

تمدنی بزرگ و باستانی که تقریباً همزمان در منطقه جغرافیایی ترکیه امروزی وجود داشت، پیشتر درباره تمدن جزیره کرت توضیح داده‌ام و همین حد را کافی می‌بینم.

در فصل زیباترین آرامگاه جهان، با توصیف عمارت تاج محل مواجه‌ایم که شاه جهان مسلمان، دستور ساختنش را داد و استاد حسین ایرانی، معماری آن را بر عهده گرفت. علاوه بر تصویر تاج محل، چهار تصویر دیگر متن مذکور را آراسته که یکی از این

چهار، تصویر خیالی اکبرشاه، پادشاه مسلمان هند است و دیگری عکس عمارتی که روزگاری او در آن حکم می‌رانده. آیا این اندازه تأکید بر تأثیر اسلام در سرزمین هند که به قول سپهری، سر هر کوچه‌اش چراغی ابدی روشن است، لازم به نظر می‌رسد؟ آیا نام اکبرشاه، با دین الهی و آن بدعت‌های معروفی که آقای جوادیان بهتر دیده‌اند بچه‌ها از آن بی‌خبر باشند، همراه نیست؟ ضمناً ما در یک متن علمی می‌توانیم درباره

ویژگی‌های کمی که مبدأ مقایسه عینی دارند، اظهار نظر کنیم و مثلاً بگوییم بزرگ‌ترین، بلندترین و... اما درباره برخی از ویژگی‌ها که مبدأ مقایسه شخصی و ذوقی دارند، مثل زیبایی، شکوه و... نمی‌توانیم قاطعانه نظر دهیم. شاید کسی تابلوهای جکسن پلاک را بیشتر از تمام نقاشی‌های دنیا دوست داشته باشد و دیگری آثار بوتیچلی را؛ یعنی صفاتی عالی چون زیباترین و... نزد هر فرد، تعریف حسی خاص خود را دارد.

در فصل با شکوه‌ترین مسجد جهان، درباره مسجد جامع قرطبه اسپانیا می‌خوانیم که پیش از مسجد شدن، کلیسا بود و امروزه نیز کلیساست. آیا در جهان اسلام، مسجد با شکوه دیگری وجود نداشت که در حال حاضر، هم‌چنان مسجد باشد؟ تحت همین عنوان می‌خوانیم: «چند قرن بعد،

قدرت مسلمانان اندلس به دلیل اختلافات داخلی ضعیف شد و گروه‌هایی از مسیحیان متعصب به تدریج قدرت یافتند. آنان عقاید عجیب و غریبی داشتند. برای مثال حمام رفتن را خلاف دین می‌دانستند و از این که مسلمانان در محله‌های خود ده‌ها حمام عمومی ساخته بودند، در خشم بودند. کم‌کم، قدرت مسیحیان اندلس روزافزون شد؛ به طوری که توانستند حکومت مسلمانان را از میان بردارند. آن‌ها پس از به قدرت رسیدن، دست به کشتار مسلمانان زدند؛ در حالی که مسلمانان وقتی قدرت داشتند به آن‌ها اصلاً ستم نکرده بودند. مسیحیان به حمام‌های عمومی حمله نمودند و آن‌ها را خراب کردند. سپس مسجد قرطبه را از مسلمانان گرفتند و به کلیسا تبدیل کردند...»

هم‌چنین، در شرح عکسی آمده‌است: «امروزه گروهی از مسیحیان اسپانیا به یاد زمانی که به کشتار مسلمانان پرداختند و آنان را از اسپانیا بیرون راندند،

آیا هدف نویسنده از تألیف چنین کتابی، دامن زدن به اختلافات دینی و نژادی، تحقیر و هتک حرمت تمام کسانی که متفاوت با وی فکر می‌کنند یا فرافکنی‌های سیاسی است یا واقعاً هدف دیگری را دنبال می‌کند؟

مراسمی برپا می‌دارند.»
من در این فرصت، هیچ کاری با اثبات صحت و سقم ادعاهایی از این قسم و تحلیل خاستگاه‌های پدیده‌های اجتماعی ندارم و تنها دو سؤال را مطرح می‌کنم: آیا این عبارات در مبحث میراث جهانی است؟ آیا هدف نویسنده از تألیف چنین کتابی، دامن زدن به اختلافات دینی و نژادی، تحقیر و هتک حرمت تمام کسانی که متفاوت با وی فکر می‌کنند یا فرافکنی‌های سیاسی است یا واقعاً هدف دیگری را دنبال می‌کند؟

در فصل دیوار بزرگ چین، همان طور که از عنوانش برمی‌آید، خواننده با دیوار چین که به دستور شی هوانگ تی، نخستین امپراتور چین، ساخته شده است، آشنایی می‌یابد. صرف نظر از بی‌دقتی‌هایی که در قسمت‌های گذشته، مشابه آن‌ها را یادآوری کردم، مؤلف چندین بار به جای لقب کامل امپراتور، عنوان هوانگ تی را به کار برده و این در حالی است که شی هوانگ تی، اسم و فامیلی امپراتور مورد نظر نیست، بلکه لقبی است که در صورت کنار هم قرار گرفتن تمام بخش‌هایش، معنای مورد نظر را می‌دهد. نام این امپراتور ژانگ است، نه شی.

در شرح عکسی از ارتش سفالی شی هوانگ تی می‌خوانیم: «ارتش سفالینه شامل هزاران مجسمه از سربازان چینی است که به دستور شی هوانگ تی ساخته شده است. او از این کار چه منظوری داشته است؟ هنوز پاسخی برای این سؤال یافت نشده است.»

اولاً در این شرح، هیچ اشاره‌ای به این که ارتش سفالی در نزدیکی آرامگاه شی هوانگ تی کشف شده است، نرفته. ثانیاً علاوه بر سربازان سفالی، زنان بدون فرزند امپراتور، بسیاری از ملازمان او و صنعتگران و مهندسان سازنده مقبره را نیز در آرامگاه وی زنده به گور کردند. ثالثاً تمام باستان‌شناسانی که دست کم من با آرای‌شان آشنایی دارم، هم عقیده‌اند که انگیزه زنده به گور کردن همسران امپراتور و دیگران و همین‌طور ساختن سربازان سفالی، همراهی آن‌ها با سرورشان، در دنیای پس از مرگ بوده است.

در پایان، تأکید می‌کنم که آن چه می‌شد درباره جلد دوم کتاب میراث فرهنگی نوشت، دقیقاً مانند جلد نخست آن، بسیار فراتر از حوصله این مطلب است و سخنم را با بی‌تی از حضرت مولانا جلال‌الدین به پایان می‌برم که:
سختگیری و تعصب خامی است
تا جنبینی کار خون آشامی است

پی نوشت‌ها:

۱. در کتاب فعلی، این عنوان فرعی فصل بناهای تاریخی است.
۲. آقای جوادیان، سلاح گرم را این گونه تعریف کرده‌اند: «منظور از اسلحه گرم، اسلحه‌ای نیست که داغ باشد، بلکه به اسلحه‌ای که با مواد منفجر شونده کار می‌کنند، چنین نامی داده‌اند.»!

